ایران!

بنام جاودان جان و خرد شادروان حکیم فردوسی بزرگ

خواهرزاده عزیز و ارجمندم فردوس تهم گیلانی، نخست از درگاه پروردگار دعا است که همواره شما و همه عزیزانتان را در سایه مهر خود تندرست و خوش، سرافراز و پیروز، شکیبا و دیرزیو بدارد: و اما چون می بینم بسرانه اهورائی هنادها را از زندگی رایت سرگذشته ام و بخاطر چون طبیعت و سیر یکایک باید آماده بود که دیر یا زود این جهان ناپایدار را با تنه خوبی ها و بدیها، زشتی و زیبائی هایش رها کرد و برای مسافرت به جهان دیگری بسیار شد چشم نیاید گوه باری از دیدنی ها و تجربیاتی که در دارای این گذشته ای که بهر جهت گذشته را بدون اینکه نمی برآنها گاهی داشته باشد رها کنم و بقول معروف دیدنی ها و تجربیات خود را با خود به گور ببرم عزمی کرده ام که خوش خوشک آنچه در خاطرم مانده برای شما خواهرزاده عزیزم که همواره شخصیت زاتی و پاکی سیرت و اخلاقتان را اقدام تعلق داشته گاهی برایم شرعی بوده، فرزند بودن شما را فردی بسیار بسیار قیمتی و این و فرخواه تشخیص داده ام تقسیم کرده ام آنها را روی برگهائی نقش هم و به شما بدهم، باشد که اگر بودی نداشته باشد از نوشتن این تجربیات تصور زیانی هم نرود: پس آغاز می کنم. بدیهی است که این نوشته فرزند برایکه بصورت مرتب از همیشه ها نخواهد بود و این جنبه را خواهد داشت که آنچه بنظر خودم دارای اولویت و اهمیت بیشتری باشد بیان می نمایم. با این شرح عرض می کنم بنیاد زندگی خودم را که شما از دوسو (پدری و مادری) دوست شما آگاه شدن به چشم دیده ام بدون کوچکترین خوش آمدگوئی و مداهنه شرح دهم:

اول از لحاظ پدر تعریف که شادروان دکتر مسعود یکایکی موسیقی فرزند دکتر روان شاد اردیبهشت بهرام اردیکایکی باشد شرح بدهم.

پدر روان شادتان را چون خودشما خوب بیاد دارید و به شخصیت والای انسانی و آفریننده بنظرش فرزند برخی خلق، مردم داری و علم را دوست داشتن، مردکاری به ثمر نیاوردن و دوست نداشتن، چه انیق و آشنا و چه بیگانه و ناآشنا. بنیادهای فریب جامعی بود که در دوران و به فریب های غیرعلمی همواره نظر بحث آمیز و تنگ کردن داشتن و صدها نمونه دیگر که فرزند بر خودشما همگان به آن آگاهی دارند و از حوصله نوشتن خارج است و هم نتوانستن از عهده شرح و بیان برنمی آید. بهمین مختصر که شرح دادم بسنده می کنم. و با درخواست شادی روان شان از درگاه اهورا موفقیت برایم به شرح زندگینامه ها و نیک یعنی های پدر بزرگتان روان شاد اردیبهشت بهرام یکایکی که بنظرش و در وهم خودم در دوران ۸۰ سال عمرم احدی را به نجابت، هنرمندی، خیرخواهی و از این قبیل صفات لبریز چیده که در وجود عزیز پدر بزرگ ارزانی بود نشانه دیده ام و کمتر در وجود کسی شنیده ام، لازم به شرح دادن صفاتی را که در آنان روان شاد دیده ام (با چشم خودم) این است که نخست کمی از خودم بنویسم: مادر بزرگ!

بگذار ۲

دائی جان عزیزم سلام، من از تاریخی که مادر روزنامه‌ام برایم تعریف می‌کرد در یکی از روزهای اسفند ۱۲۹۹ خورشیدی در شهر یزد به دنیا آمده‌ام
چون در آن زمان کشور تشکیلات منظم اداره ثبت احوال و کارمند نشده و بعد با وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و بعد به پادشاهی رسیدن رضا شاه پهلوی
اینگونه تشکیلات منظم موجودیت پیدا می‌کند اداره‌ای هم به نام اداره ثبت احوال و کارمند موجودیت می‌یابد (بنظرم در سال ۱۳۰۵) مطابق ۱۳۲۶ میلادی
و شناسنامه‌ام پدرم روز ۲۱ فروردین ۱۳۰۷ خورشیدی به اداره ثبت احوال و کارمند در یزد مراجعه و به نام فروش، مادرم مهربانو نهج شاه‌روانی، من دو داییه‌ایت
مهربان و جمشید و مادر عزیزت سرور در شناسنامه می‌گردد که به ترتیب از شماره ۳۰۳ شروع و در شماره ۳۰۴ من ۳۰۵ دائی‌ات مهربان ۳۰۶
دائی‌ات جمشید ۳۰۷ و خودت ۳۰۸ (ایزد انشاء کرم که خداوند به پدرم بیش از این پسری به آنها بدهد که او را دلسفید باقی نماند و چون نام
جد بزرگی‌ات دلسفید بوده) ولی در چند ماهی دلسفید یا ۲ پیشرو داداش در گذشتند. پس ترتیب بزرگترین اولاد پدرم مریم و مادر عزیزت آفرین
بهرجهت در شش سالگی را به قبان و بیماری که در ۳۰ سالگی خانه مسکونیان بوده می‌گذارند. راجع به جغرافیت اجدادی‌ام فعلاً خیلی کم در یزد
دنبال کردیم خداوند مرا گذاشتیم. بهرجهت در ۱۱ سالگی به دبستان کیخسرو و در ۱۴ سالگی به دبیرستان دخترانه‌ای را خصوصاً به نام S.M. COLLEGE
یا STUART MEMORIAL COLLEGE پدرم در تحت سرپرستی و در شیشه بادرهای و حالا چقدر
ماندن در شبانروزی و تحت دستپیش شدید انگلیسی قرار داشتن در آینده من اثر گذارده باشد. بهرجهت در سال ۱۳۱۷ خورشیدی از اصفهان به یزد
برگشتیم و مقیم پدر خانه پدری. با نوزاد کچو رسیده تفریح و برای کبوتران ۱۷ دانه شل من پرشکر و خورد و برای بچه آن زمان‌ها (شیطان به تمام معنی
و از همه بدتر که تفریح آن بادبادک و تست گرم) بهرحال اوراق را از تن به مجرد بدیهی در برای دیدن و شب‌های خیلی زود به آمدن، در دارکش نبودن
هیچ گونه وسیله تفریح و تعطیل به کاری نبودن وقت گذرانی، از رادیو، تلویزیون، حتی تلفن، نیز و از این قبیل چیزها بهیچوجه خبری نیست، شب‌های
خودمان در خانه و تا ساعت ۷ تا ۸ به خواب رفتن، تنها و تنها وسیله خواندن کتاب است از قبیل: تاریخی، داستانی، مردمی و از این قبیل که
من جوان پرشکر و خود باید در سایه لامپ برقی که تازه به راه آمده، از طرف کارخانه برق شروع به کار می‌کند و در نصف شب خاموش می‌شود. طبیعی است که
شب با یک کتاب به خانه، حدود ۲ تا ۳ ساعت خسته شده و خواب رفت. در اصفهان بودم که خبر رسید اکنون بلافاصله خود و گذشته و آتش جنگ جهانی دوم
برافروخته شد. روزها در یزد و من از مراجعت از اصفهان خوشی ما ۹ چه از خانه بازاریم و تا ساعت ۵ و ۶ بعدازظهر (بنا بر وضعیت فصل) در خانه
پدرم به امر بازی ما مشغول شویم. و چیزی خاص که از امور بادبادک آن زمان برایت بنویسم، غرض خود بادبادک بهترین امروزی فعلی قابل کاغذ بین
کودک‌ها بهترین امروزی بهیچوجه وجود نبود، تنها و تنها رابطه تجاری ایران با کشور هندوستان بود و بس. پدرم از فعلی قبل با پدر زن خودش که پدر

واقعاً جالب خواهیم دید. واقعاً هم در آن روزها شرکت فروش و صادرات شده اند که نامش جمشید است و اداره اش در بمبئی (بندر معروف و بزرگ هندوستان)

بنام ZARTOSHTY BROS. تاسیس کرده اند. پس جمشید در بمبئی است و ما هم در یزد گاهی از بمبئی کالاهایی وارد می کنیم از قبیل

تنباکو (تنباکو از قبیل هرگونه پارچه های مردانه و زنانه) از دیگر چیزها داریم، چای، ریسمان، کبریت و سولفور بلاک

SOLFUR BLACK که ایزار قرمز رنگ که از جمله چیزهای دیگر کالاهای تجارتی آنجا به بندر بزرگ بمبئی می آورند و بازرگانان ایرانی که در

آنجا سفارش می دهند کالاهای مورد نیاز کشورشان را خریداری و چون بمبئی بندر آزاد است از آنجا راحتی بیشتری به بنادر بمبئی و بوشهر می آورند و بنادر

در بوشهر در ایران انبار کالای حاجی شده (دکان زنان) اشخاصی که به بندر بمبئی رفته بیشتر به یزد می آمدند و تحویل انبار بازرگانان ایرانی می شود و آنچه

به بندر بوشهر رفته اند از آنجا قرار است که آن شهر انبار کالای حاجیست و از این دو شهر به سایر شهرهای ایران حمل می گردد. و اینهم رفته اند دو شهر

مشکین کالاها به بمبئی رفته اند و ایرانی های مقیم بمبئی ۶۰ درصد یزدی ۲۵ درصد شیرازی و اطراف آن ۱۵ درصد از بقیه شهرها و ایرانی های مقیم یزدی

که به بمبئی رفته اند حدود ۲۰ نفر قبل از شصت سال برای خرید جنس از بندر بمبئی و حمل به ایران و بقیه جالب کار در تهران شده اند، کاغذ و دکتران

دارند که تقریباً همگی زن و بچه هایشان در ایران هستند پرها یا پردوها بیاید برای عمه و دایی و زنان آنها پیغام بفرستند به دفتر تجاری یکی از ایرانی های

مقیم بمبئی بروند چند صد روپیه ای بپردازند و طرف به ترک یا هند و دیگر در ایران می نویسد که نقدان مبلغ ریال به زن یا بابل کمی که آنجا روپیه

پرداخته بدهند. و از محل این روپیه هاست که جنس خریداری و به ایران حمل شود. یواش یواش چند کارخانه را نمونه بیاوریم. فروش بازرگانی نزد ایرانیان بدون

که به ایران بیاورند، کارخانه نخ بهزادی، کارخانه آرتشی به ایران که از بندر بمبئی ورود جمشید اداره میکرد. بعد از درگذشت او چند سال

واقعاً هم و حدود ۱۰ یا ۱۵ سال قبل از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۲ هر دو با آنها را اداره میکرد و بعد چون آن فرد صاحب است و امور تجاری در این زمینه بود

انبار بازرگانی تبدیل به اداره یا آژانس مسافرت فروش عطیه پیدا کرد بنام ASHIATIC TRAVEL SERVICE (A.T.S.)

ادامه بدهم. جالب است که تجارتخانه ایرانی را در یزد و بازگشت از افغانستان و بازرگانی تجاری با خوشنودی، حاصل خانه ایرانی پیدا

چه کارهایی که خدمات زیادی کردم: چای بعد از خرید و تهیه لوازم زندگی بل گرفت، برنج و سیمی کاری و از این قبیل غیر از زنان دادوستد و چون

بیشترین درآمدی که در دکان زنان، زن را در خانه و سینه زنانه که کنار شان تیاره بهانه تهیه شد) و خرید خانه و خواندن ارتباطی اموال که فعلی به آن

مستقر بود، زندگی خود را که برای دیگر در مقابل کرایه بقیه بدهش شرکت خود انداخته پای پیاده از خانه به برای دادن که تا خانه تا حدود

۳ کیلومتری تا حدود ارد و رسیده بشد (حدود ساعت ۹ تا ۹:۳۰ ق.ظ) چون نقشه تقدیم داشتم به بندر بزرگ بندر کارات روزانه و بعد به بهرام اردیگر

آقای خان عزیزم: بیش از این راجع به خصوصیات اخلاقی و زنانگی مدیر خودم چیزی نمی‌نویسم ولی می‌پرسم به خصوصیت اخلاقی روزنامه‌نویسی بهرام اردشیر
گفتگوی که یقین دارم اگر در آن زمان بیشتر جنبه‌ی وجود داشته و آن روزنامه‌نویسی در بهشت آن جهان در شرایط بسیار خوبی قرار دارد. به مناسبت که در
پیش نوشتم و از افسون پرزومه‌ام چاپ شده در ۱۰ به تمام نامه‌ها ابلاغ می‌کنم. چند خط خواهد بود به تهران مثل اعزام کاغذ.
و روزنامه‌نویسی بهرام پیل و از این قبیل که فروش برای کیه کاغذ آزاد اعلامی که از بهدرتان وارد کرده می‌خواهند به جمال آقا که در کاروانسرا هستند دستور بدهید به
کارگزار بفرستند و برای ایشان حمل شود و حق آن را نمره آنها رسید داده بدهید به یک کارگزار برای فرید مایه‌های ساخته شده در ارزنجان شعرهای دارد نام محلی نیز در آخر
که هم من و سال ۱۲۹۷ پدرم است و او را بسیار دوست دارم خوب و خدا شناسی ایران، خداوند او را هم بیامرزد. این کارگزار کارشان فرید مایه‌های شعرهای است که
از پدرم کارزری گرد و مصارف شما که از تهران اعلام داده‌اند پس از تکمیل فرید، کمک پدرم عمل بندی می‌کنند و بنام طرحی که نقاشی داده‌اند طرح
که نوشتم کارگزار برای عمل دست در بفرستد. پدرم از جمله مانند مردم اینکه تمام طرح‌ها برای خوردن نهار نیامده بود (چون به دوره طرح‌های قدری مانند پیشنهاد خانه
شاه گرد که آن زمان مرسوم بود) فرستاده شود و برای نهار خوردن شود. من چون صاحب دو فرزند شده‌ام طرح‌ها برای نهار نمی‌بردم، اما هم که در مجموعه پدرم هستم
تقریباً تمام وقت بکار هم و فقط انتظار دیگر، خدا کند عمر خود ترجمه هم که چطور که چون ۱۷ ماه پیش شروع شود مثل من برای ۱۰ تا ۱۲ دو سال برای بانک ملی
تعهد نزد کار کردم مدرسه اینکه و تکلم شده باشم، در مدت ۲ سال و نیم ۲ دایره باشم، گاهی تا ۳ و ۴ بعد از بیست کار بکردم مدرسه اینکه
حق اقتصادی داشته باشم و خطر بعد از دو سال از کار کناره‌گیری کردم که چون ترجمه آن فعلی مفصل و هم خوش نوشته است به پیغام تقسیمی دیگر موکول می‌کنم، بیرون هم
برای حل تصفیه، برایت نوشتم که مدت سه گفت جهان دوم شروع شده. بنا واردات کالا از بهدرتان دچار توقف گردیده فروش برای که بیشترین کشتی‌های باربری
در دست ترکیه حمل و نقل سوداگری کشتی به این طرف کنار خصوصی بنا داده دولت بهدرتان به بازرگانان اجازه می‌دهند آزادانه هر چه می‌خواهند برای فروش کالا در
کالا به خارج بفرستند. صادرات در بندر بمبئی بصورت لیسانس درآمده و شده. بازرگانی. برادران رشتی در حدود ۲۰۰ هزار ۲۰۰ مال دریایی، بنا شده و بیک
دفتر لیسانس داده شود که با این تجارتی هم چون ۲۰ هزار ۲۰ طرف تجارت در دریا دارد و قیمت به دو سه ای که نمی‌دانند لیسانس از ۵ سال تا ۲۰ سال عمل می‌کند،
بگفته وی است، تازه در سال ۱۳۱۸ مدیر من خبر ۴ هزار فروش که بر حمت روزنامه‌نویسی بهرام پیل صاحب را دیده‌ام که ترجمه آن بسیار بسیار جمله
دولت و قدرت نمی‌دهیم، اجازه دادیم در شما از در دولت مختلف که صاحب در هیچ نوع از کمک پدرم تجاوز نمی‌کند (هر روز ۱۵ تا ۲۰ دقیقه) آن را از اوقات
به اجناب و نزدیک فروش کنیم: بیشتر تعلق من وی اجناب مربوط به جنگ دور بزند. اگر تهاد قوانین این دو بیشتری پس از گفته جنگ لیستان را
منسوب و دانشمند کرده، لوزنه محمد و دیده‌اند آن گوشم پس از ۱۲ هفته تعطیل کرده، به مرزع انگلیسی نوشته، صاحب چیل برای تصمیم با دارای آقایان نت

اگر نه

دائی جان عزیزم سلام: تحت وزیر انگلیسی شده. تبلیغات آلمان بیشتر علیه ضدیت با کلیمی‌ها را دارد، یعنی کلیمی‌ها را پیدا کنند و علاوه‌ی هم گاز بزنند. می‌کنند که آنها را می‌کشند. ترس تبلیغات آلمان در این است که بنام گوبلز که عقیده دارد هر چه دروغ را بگویند می‌شود مردم زودتر قبول می‌کنند. ترس تحت سخن پرکنی‌های آنها که در شب بود در صدد هم هست با دائی‌های پیر عزیزی غربت بزرگ است. بنام بهرام شاه‌غ. ایام به جمعیت از پرنیب آلمان‌ها در ضدیت با یهودیها غوغا می‌کند. حتی آنکه چون اکثریت مردم محروم عکس‌آن سالهاست بسیار ضدیت خود را از جنب انگلیسی‌ها پیدا نمی‌کنند. بعضی تعول بوده طرفدار تیر دائی جان با طرف هستند و چون آلمان‌ها به انگلیس حمله کرده‌اند عامه مردم طرفدار آلمان هستند. محله خودم که بنا بر جوانی و بی‌تجربگی شدیداً طرفدار آلمان و به تبع آن دائی‌ها علیه کلیمی‌ها هستم. در این مبحث وارد صحبت در مورد یک نفر کلیمی از دوستکاری‌های پدرم توسط روزنامه‌ها به بهانه گفتگوی برای کوچکترین پیش آمدن و درگیری‌ها در بین نیست فقط با پدرم تحقیر و اهانت وارد می‌آورد. او با تحقیق این طرف اطلاع پیدا کند اوری از روزنامه‌ها به ای رسید که عراه آن بزرگ یک بانکی بیش ده هزار تومان (معادل ده میلیون تومان امروزی) فرستاده بود و دستور داده بود که چون کنت دست دوگانه از یک اوراق که پدرم حمل می‌کند ۳ هزار تومان به ارتش آن متحد که کشته شده، شش هزار تومان به مصاحبه‌ها که کشته شده و نیاز دهند. دو هزار تومان به بیمارستان‌ها و دو هزار تومان به کلیمی‌های نیازمند بدهید. از فردا قضیه تقسیم پول بین نیازمندان در روس به امور قرار گرفت. ۳ هزار تومان ارتش‌های بیگانه که کشته شده‌اند، دیگران نوری کرده‌اند که طرف اعتماد بوده‌اند حدود ۲۰ هزار از تومان از تومان‌ها که در شهر یا فراطبقات ارتش تشکیل برخواسته‌ای ۱۰۰ - ۱۵۰ تومان که آن روزها واقعاً خیلی ارزش داشت به تقسیم داده شد. دائی جان، اگر می‌خواهید ارزش پول آن زمان را در برابر فرنگ بدانید تنها در قوه خرید را مثل زیر بدانید و به فیزیک این در نظر بگیرید. یک تکه که در سال ۱۳۱۵ کیلو سی شاهی بود (یک ریال یعنی) و در ۲ سال گذشته به کیلو ۱۴ تومان رسید (حدود ۱۰۰ برابر) یعنی هم اگر نوع یک که در پیش هم خانه تنها تعدیت گندم می‌داد شد. محصول کارخانه‌های آلمان بود که از زیتم حدود ۱۵ - ۲۰ گندم از انبار پدرم باقی مانده بود. حدود گندم بسیار ۲۵ کیلو تقویت گندم ۱۴۵ تومان تمام شده‌ها بیشتر پیدا می‌شد گندم ۱۶۰ تا ۱۶۵ تومان فروخته شد. گندم ۳۰ هزار تومان رسید و بعضی خانه‌ها که تنزل کرده در فروشگاه‌ها گندم چند صد تومان پایین آمد. بهر حال ارزش پدرم ۳ هزار تومان که معادل ۱۰ هم دستمزد کارگرهای که عضو کیم پدرم داشت بنام علی نیز اضافه بعمومی او حدود ۲۰ - ۳۰ خانواده متحد به نوائی رسیدند. ۲ هزار تومان که بهانه هم چون در کندوی که دوستی می‌کردم کشفی بنام اسفندیار کیوب بود که تسلیم ارتش و به بهانه گردیده بود. کار دوری گری (خیاطی) مشغول بود و پدرم با او ارتباطی داشت و مبلغ او به بهانه‌ای نیز مبلغ داده شد. و اما باقی مانده ۲ هزار تومان کلیمی‌های متحد، پدرم تصمیم داشت بدهد برگشت را با

اوگاندا

خانم جوان بفرمید، ما با مردم و مهربانی شما بسیار برخورد کردیم و زندگی کردیم در ایران گذشت که چه کنید. مردم و دولت سپرد گفت او هم می‌داند
کلیمی‌ها را می‌شناسد. تنها یک نفر کلیمی را می‌شناسد و او هم جوان است کلیمی که از فرانسه برای مدیریت مدرسه ایرانی که مال خود کلیمی‌هاست به ایران آمده
و خوب هم کار می‌کند. پدرم گفت خودش یکی از همان جوان کلیمی را دیده که یکبار با خودت به خرمشهر بیایید تا با نظر او درخواست مدرسه‌ای دارید به پیام
را انجام دهیم. دو روز بعد صدور است که پدر و مادر او به همراه ما تا همان جوان کلیمی به خرمشهر آمدند نشستند و همان مدرسه صحبت کردند. جوان کلیمی گفت
حدود ۱۳۰ خانواده کلیمی در ایران هستند که در ایران ۱۳۰ خانواده فقط ۳ خانواده نتوانستند به اسرائیل برسند. یکی از آنها در حال حاضر در شیراز است
یکی هم گروه‌های پارچه در ایران تبدیل چیزها را تغییر می‌کند و خانم هست به نام ۱۳ ساله که خوب بلد است ایران را بشناسد، یکی دیگر بچه‌ها که گفتم نوه‌ها می‌دارد
و همه مراجع به او خانم زنت (برای خودش) یکی هم پدر و مادر استخدام کنند که مردم به او می‌گفتند که رگ بچه‌ها دانست که در ایران بچه‌ها بیشتر به
چیزهای مورد نیاز خانواده‌ها پیدا شد. نمل نوشته‌ها، آنگشتر، گیسها، کیسه‌ها، بکش، تعدادی پارچه‌ها است مردم خوب نوه‌ها در ایران تبدیل که
نام بردن بیاورد و حدود نوشته‌ها صحیح است. یک نفر هم در بازار ایران تعدادی دارد و پارچه‌ها را دوخت. از ایران ۳ نفر نوشته بچه‌ها به نام شبکه حدود
و اگر بخواهد منبع ۲ هزار تومان با این آنها تماس کند مهر خانواده کم و بیش حدود ۱۰ تومان برسد. او اسکار را تحویل داده. از طرف مختلف و پاره‌های
مخصوص توانست حدود ۳ هزار تومان را جمع کند. با این منبع تعدادی بچه در ایران تهیه کرده و در خانه بعضی از کلیمی‌ها و نگاه‌ها پارچه (شیرینی) درست
کرده هر ۳ یا ۴ خانواده را با هم یکی کرده با اتفاق با ایرانی که از او می‌گیرند از طرف پارچه می‌باشند، برای خودش. با بازار آنها پول و تومان درخواست شد
فقط بنیاد این کار پول ایران را برمی‌دارد و با آنها ایران می‌دهد. از این طریق هم برای کمک خود ایجاد کار کرده و هم اینکه اگر بگیرند دیگر
کارشان باشد که نفت خود بازیابند. اگر پدرم توانست دارد این ۲ هزار تومان هم به او بدهد که برای بنیاد شان اقدام کند. پدرم گفت او هیچ
اجازه‌ای ندارد. خانم جوان گفت که او به پدرم گفتگوی دو هزار تومان است. پرسید و تعجب کرد شد. به خوش مردم از طرف پدرم و آنها جواب. بین کار هم
کرد. بعد از حدود ۱۰ روز از تهران جواب آمد، شاید تعجب کنید و باید توجه باشید که این اتفاقات حتی چند سال پیش از بدنیا آمدن شما است
گرفته. ارتباط شد که در نزد طوری مرد که یک پاکت بیش از ترتیب به تهران برسد. هر ۳ نفر تلاش می‌کنند. بعد جواب آمد که همراه آن یک ۳ هزار تومان
دیگر هم همراه داشت. او به پدرم دستور داده بود این پول را با ۲ هزار تومان تبدیل که بخرد از تومان است. مهر خانواده ۴۰ یا ۵۰ تومان بدهند. او برای بنیاد یک مرد خانوادگی
بوشیان گذشته صحبت می‌کند و بعد خریدیم، بعد شنیدم هر بزرگ اوان ماوت شد، بعد اقدام می‌کند که از فرزند خود که پدر شما باشد دانستم خیلی
محروم است و دنیا باز از طبقات مختلف مردم ارتباط دارد و آنها را در اسکند. از من شنیدم خدمت سرزمین می‌شود که شبی چند نفر بود از کلیمی

[illegible] عزیزم که می‌شنوید و [illegible] دارند دعوت کنند که [illegible] آنها بیایند. [illegible] و [illegible] شدند با پدرم از [illegible] پدر را [illegible] و شبی
۱۰ یا ۱۵ نفر کسی که از [illegible] هستند برای شام به [illegible] دعوت می‌کند. [illegible] بهرام از [illegible] با [illegible] پذیرائی می‌کند بعد از [illegible] شام و [illegible]
به [illegible] بسیار [illegible] اوراق داد به بهرام [illegible] رسیده از پدرم را برای [illegible] می‌خواند و می‌گوید این [illegible] و [illegible] تقسیم کرده‌ام کمک [illegible] به آنها بکنیم [illegible] شام [illegible] کار کنند. [illegible] می‌رسید [illegible] بیش از [illegible] تعهد می‌کرد که ۱۰ هزار تومان بپردازد و بقیه
هم به پول [illegible] از [illegible] بهرام هر کدام ۷ یا ۸ هزار تومان تعهد می‌کنند و [illegible] که [illegible] بیاید [illegible] ۷۰ یا ۸۰ هزار تومان [illegible]
[illegible] شد به [illegible] کمیته [illegible] برای کمک به [illegible] و [illegible] از [illegible] زمان [illegible] [illegible] داشت [illegible] را [illegible] و [illegible] شد
[illegible] بهرام قریه‌ای را نزدیک تهران که صدها بنام [illegible] از [illegible] ملک [illegible] بعضی [illegible] ۲۵ یا ۳۰ هزار تومان [illegible]
[illegible] با [illegible] ۱۲۰ [illegible] کمیته ۱۸۰ درجه [illegible] شد. [illegible] به [illegible] [illegible] و [illegible] تهران [illegible] تهران [illegible]
[illegible] که [illegible] بنام اسرائیل [illegible] [illegible] کرده [illegible] اسرائیل [illegible] بنام [illegible] [illegible]
که [illegible] از [illegible] تهران و [illegible] به اسرائیل [illegible] کرده [illegible] و این [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] ۱۳ [illegible] دیده و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] تبلیغات بر علیه یهودی‌ها [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]